

## دشمنان اسلام

### تحت کنترل قرار میگیرند

هنوز سال پنجم هجرت پایان نیافته بود ، که غائله احزاب و شورش بنی قریظه در هم شکست مدینه و حوالی آن در بست در اختیار مسلمانان قرار گرفت ، پایه های حکومت جوان اسلام محکمتر گردید ، و آرامش موقتی در قلمرو حکومت اسلام حکمفرما شد . ولی این آرامش بطور موقت بود ، رهبر عالیقدر مسلمانان بایست مراقب حال دشمنان باشد ، و هر گونه توطئه بر ضد اسلام را در نطفه خفه سازد .

آرامش محیط با و اجازه داد ، که برخی از آتش افروزان جنک احزاب را سرکوب کند ، «حیی بن اخطب» که یکی از آتش افروزان اجزاب بود ، در جنک بنی قریظه کشته شد ، ولی هم - دست او «سَلام بن ابی الحقیق» در خیبر بصر میبرد ، بطور مسلم این عنصر خطرناک هرگز آرام نمی نشست تا باری دیگر احزاب را بر ضد اسلام بشورانند ، بالاخص که عرب بت پرست روحاً آماده نبرد بود و اگر هزینه جنک تأمین میشد ، باز اوضاع احزاب تجدید میگشت .

روی این محاسبات ، پیامبر دلاوران خزرج را مأمور کرد که این عنصر جسور و کینه توز را از میان بردارند ولی مشروط بر اینکه متعرض احدی از فرزندان و همسران او نشوند . دلاوران خزرج شبانه وارد خیبر شدند ، و در خانه هایی را که در اطراف خانه «سلام» بود از بیرون بستند که اگر سروصدائی پیش آمد ، همسایه ها نتوانند ، از خانه ها بیرون بریزند ، سپس از پله ها بطرف طبقه بالا که سلام در آنجا زندگی میکرد رفتند ، در منزل رازندند ، همسرش بیرون آمد ،

و گفت کیست ؟ گفتند : **نَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ نَلْتَمِسُ الْمِيرَةَ** : جمعی از عرب هستیم ، باریس کارداریم ، اوفریب تعارف واردین را خورد ، بدون تحقیق در را باز کرد ، و آنها را باطاق «سلام» که تازه بر تخت خواب خود رفته بود هدایت کرد ، آنها برای جلو گیری از هر گونه سروصدا

فوراً وارد اطاق شده، در را بستند و بطور دسته جمعی بحیات يك عنصر خطرناك وقتنها تگیز که مدتها از مسلمانان سلب استراحت کرده بود، خاتمه دادند، و فوراً از پله‌ها پایین آمده، در بیرون قلعه درمداخل آب قلعه پنهان شدند.

سر و صدای همسر سلام، همسایگان را بیدار کرد، همگی چراغ بدست، دلاوران خزرچ را تعقیب کردند، ولی هرچه گشتند، اثری از آنها ندیدند، سپس بخانه‌های خود باز گشتند، جرأت مسلمانان بقدری بود، که یکی از آنها داوطلب شد، که بصورت ناشناس برود خبر بیاورد زیرا تصور میکردند که او هنوز زنده است.

او وقتی وارد جرگه آنها گردید، که یهودان دور «سلام» را گرفته و همسر او جریان را تعریف میکرد، ناگهان همسرش نگاهی بصورت سلام کرد و گفت: **فَاَضَ وَاللّٰهَ يَهُودَ**: بخدای یهود سوگند، جان سپرد، سپس وی باز گشت و رفقاء خود را از جریان مطلع ساخت، و همگی در تاریکی شب از پناهگاه خود رهسپار مدینه شدند و پیامبر را از سرگذشت خود آگاه ساختند.

### دوران دیشان قریش رهسپار حبشه میشوند

گروهی از دوران دیشان قریش که پیشرفت روز افزون اسلام آنها را سخت متوحش ساخته بود، رهسپار دربار حبشه شدند، تا بساط زندگی در آن کشور پهن کنند، زیرا اگر محمد بر شبه جزیره مسلط شد، آنها پیش از وقوع واقعه چاره جوئی نموده و آسایش خود را در خاک حبشه فراهم آورده‌اند و اگر قریش بر آنها پیروز گشت، آنان بار دیگر می‌توانند بخانه‌های خود باز گردند.

عمر وعاص جزء همین دسته بود، که با هدایای زیادی حجاز را بعزم حبشه ترك گفت، روز ورود آنها مصادف با ورود «عمر و بن امیه» نماینده رسول خدا و حامل پیام آنحضرت درباره جعفر بن ابیطالب و مهاجرین دیگر بود، «عمر وعاص» بمنظور تقرب در دربار قریش بسیاران خود گفت: من اکنون با هدایای مخصوص خود، حضور سلطان حبشه، شرفیاب شده در خواست میکنم که اجازه دهد، تا گردن نماینده محمد را بزخم، او برای اجرای منویات خود وارد دربار گردید، زمین خدمت را بوسید، و در برابر او سجده کرد. سلطان از حال او تفقد کرد و گفت ارمغانی از بلاد خود برای من آورده‌ای؟

وی گفت: بلی قربان، هدایا را تقدیم کرد و گفت: شاهنشاه! مردی که اکنون از خدمت شما مرخص گردید، نماینده شخصی است که بزرگان و دلاوران ما را کشته است، اگر اجازه بفرمائید که من برای انتقام، گردن او را بزخم، بسیار مایه مسرت برای ما خواهد بود.

سخنان عمر و عاص آنچنان طوفانی از خشم در کانون وجود «نجاشی» پدید آورد که بی - اختیار سیلی بصورت خود زد ، بطوریکه نزدیک بود بینی او بشکند . سپس با حالت خشم گفت : **اتسأنی ان اعطیک رسول رجل یاتیه الناموس الاکبر الذی یأتی موسی ؛ لتقتله؟** یعنی از من درخواست میکنی که نماینده مردی را که امین وحی بر او مانند موسی نازل میشود ، در اختیار تو بگذارم تا او را بقتل برسانی ؟ بخدا قسم او برحق است و بردشمنان خود پیروز خواهد گردید . عمر و عاص میگوید : من از شنیدن این سخنان ، بآئین محمد مایل شدم ولی مطلب را از دوستان خود پنهان کردم .

### پیشگیری از تکرار حوادث تلخ

حادثهٔ تلخ و ناگوار «رجیع» را در شماره دهم از سال ششم بطور مفصل نوشتیم و خلاصه آن این بود که گروهی از قبیلہ های «عضل» و «قاره» که تیره هائی از «بنی لحيان» بودند ، سپاه تبلیغی اسلام را بیرحمانه و ناجوانمردانه کشتند ، و حتی دو نفر از آنها را زنده دستگیر کرده و بمقامات قریش فروختند و آنها هم برای اخذ انتقام اسیران مسلمان را بدار زدند ، اثر این کشتار داغی برد مسلمانان گذارد ، و سپاه تبلیغ اسلام را متوقف ساخت ، در این لحظه که تمام موانع از سر راه مسلمانان برداشته شده ، و غائله احزاب و یهود در هم شکسته گردیده است ، رهبر عالیقدر مسلمانان لازم دید که قبیلہ «بنی لحيان» را ادب کند ، تا قبائل دیگر نیز بوظیفهٔ خود آشنا شوند ، و گروههای تبلیغی اسلام را اذیت ننمایند .

او در ماه پنجم از سال ششم هجرت ، «ابن ام مکتوم» را بجای خود در مدینه گذارد ، و کسی را از مقصد خود آگاه نساخت ، زیرا از آن میترسید که قریش و «بنی لحيان» از قصد او آگاه شوند ، از این جهت راه شمال را که منتهی بشام میشد پیش گرفت ، و پس از طی منازل ، راه خود را منحرف ساخت ، و درگران که سرزمین «بنی لحيان» بود فرود آمد ، ولی دشمن از تصمیم مسلمانان آگاه شده و بکوهها پناه برده بودند ، همین حمله مسلحانه و زبونی دشمن اثر معنوی خود را بخشید و دل‌های آنها پراز ترس ورعب گردید .

او برای تکمیل مقصد ، دست بیک مانور نظامی زد ، و بادویست سر بازار از «گران» شخصاً حرکت کرده در «عسفان» که نزدیکی «مکه» است فرود آمد ، سپس ده نفر را بعنوان «گروه اکتشافی» به کرانه های «مکه» (کراع الغمیم) فرستاد بطوریکه حرکت سر بازان اسلام و قدرت - نمائی آنها ، برای قریش نمایان بود ، سپس دستور کوچ داد و رهسپار مدینه شدند .

جا بر بن عبدالله میگوید : رسول خدا پس از بازگشت از این غزوه چنین میگفت : **أَعُوذُ**

بِاللَّهِ مِنْ وَعْنَاءِ السَّفَرِ وَكَأَبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ ، یعنی بخدا پناه  
میبرم از رنج مسافرت ، و مشقت نقل و انتقال و حوادث ناگوار در زندگی مادی و خانوادگی انسان (۱)

### غزوه ذی قرد

چند روزی از بازگشت پیامبر به مدینه نگذشته بود که عیینة بن حصن ، کله شتری را که  
در چراگاه مدینه میچرید بفارت برد ، و نگهبان آنهارا کشت و زن مسلمانی را اسیر کرده همراه  
خود بردند . سلمه اسلمی که بقصد شکار از مدینه بیرون آمده بود ، جریان را دید ، فوراً روی تل  
«سبع» آمد ، مسلمانان را بیاری خود طلبید و گفت **واصحابا** و شعار عرب در کمک طلبیدن این  
لفظ بود ، سپس غارتگران را تعقیب نمود . و او با پرتاب کردن تیر ، دسته یغماگرا را از فرار بازمی-  
داشت ، پیامبر نخستین کسی بود که فریاد و استغاثة **«سلمه»** را شنید ، فوراً یاران خود را بتعقیب  
آنها فرستاد ، نبرد مختصری میان آنها در گرفت و دو نفر از مسلمانان و سه نفر از دسته مقابل  
کشته شد ، تا آنجا که توانستند قسمت مهمی از شتران را باز گیرند و زن مسلمان را آزاد کنند ولی  
دشمن پناهنده سرزمین قبائل **«غطفان»** گردید ، رسول خدا يك شبانه روز در نقطه ای بنام **«ذی  
قرد»** بسربرد ، و تعقیب دشمن را با اینکه سواران مدینه اصرار داشتند که آنها را تعقیب کنند ،  
صلاح ندید و از آنجا بسوی مدینه بازگشت .

### نذر نامشروع

زن مسلمانی که آزاد شده بود ، خدمت پیامبر رسید و عرض کرده نگامیکه مرا با این شتر  
( اشاره بشتری کرد که متعلق بر رسول خدا بود ) با سارت میبرند ، من نذر کردم که اگر از دست  
دشمن نجات یافتم ، این شتر را نحر کنم ، پیامبر در حالیکه تبسم نمکینی بر لب داشت ، فرمود:  
چه پاداش بدی برای شتر قرار دادی ، او ترانجات داده و تو آنرا میکشی ؟ ! سپس مطلب را جدی-  
تر کرد و فرمود : **انه لا نذرفی معصية الله ولا فیما لا تملکین ؛ انما هی ناقة من ابلی**  
یعنی نذری که متضمن معصیت خدا باشد ، و یا شخصی چیزی را نذر کند که مالک آن نباشد ، صحیح  
نیست ، و تو شتری را نذر کردی که مالک آن نبوده ای بلکه ملک من بوده است . بنا بر این چیزی  
بر تو لازم نیست . ( ۱ بن هشام ج ۲ ، ۲۸۲ . طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۳۳ )

(۱) سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۸۰ تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۹